

رفیق محمد سید محسن دماوندی

... زندانیان شکنجه گاه های ستم شاهی، بار اول او را در کمیته موقت شهرداری - سال 1352 - دیدند. قامتی بلند و سیمائی شکفته و شاد داشت. دانشجوی جوان پلی تکنیک تهران، به اتهام سازمان دهی حرکات اعتصابی دانشجویان دستگیر شده بود. هنوز در آغاز راه بود، اما افق های دور را می دید و سلاح کینه اش را تیز می کرد. باید تجربه می آموخت. باید آموخته ها را محک می زد، باید آماده می شد برای رزم بزرگ تر. اتهام او امیدوار کننده بود: دانشجویان را تحریک کرده، به اعتصاب برانگیخته و روحیه شور و شوق مبارزاتی را بر دیگران دمیده است. پس باید به بند کشیده می شد! در دادگاه، خون سرد، حکم محکومیت خود را شنید: این روح جوان رزمنده، باید 15 ماه در گوشه زندان بماند! عمده ستم گمان می کردند شاید این چند ماه او را به ابتذال زندگی مطیعانه راغب کند. او، اما طور دیگری محاسبه می کرد. می گفت خیلی کم است، اگر بیشتر محکوم می شدم بهتر بود، البته نه خیلی زیاد. چون بسیار کارهاست که باید پس از آزادی از زندان بکنم.

ماه های زندان را در کار فشرده به سر آورد. خیلی چیزها را دیده و خیلی چیزها را آموخته بود. از زندان یک سر به یاران رزمنده اش در بیرون پیوست، چرا که درنگ جایز نبود. جان بی تابش او را به عرصه های جدیدتر مبارزه می کشاند. در شوق همین پیش رفت ها بندی دیگر از پا برگرفت: با نقد مذهب، اندیشه و پراتیک را از قید خرافات رها ساخت و جزو اولین کسانی بود که در بخش م.ل. مجاهدین، مارکسیسم را راهنمای عمل قرار داد. این انتخاب، یک نقطه عطف روشن در زندگی رفیق ما بود. چرا که مبارزه انقلابی خود را با سرنوشت بی شمار کسان دیگر، که در سراسر گیتی، پرچم رزم پرولتری را برافراشته نگه می دارند، پیوند زد. از این لحظه به بعد، پیش رفتن برای او، یعنی به سرچشمه زلال مارکسیسم انقلابی رسیدن معنا می داد. هرچند در آن دوره، هنوز زمینه برای پالایش اندیشه اش از زنگارهای پوپولیستی فراهم نبود، اما همین گام بلند، برای او، که در بند توقف نبود و " تنفس هوای مانده" ملولش می کرد، کارساز و انرژی آفرین محسوب می گشت.

نبرد ادامه دارد و او به مثابه یک چریک دلاور، ره توشه های نو تری دارد. عشق او به آینده جاننش را سرشار از شوق می کند، کینه اما عمیق تر می شود. این دوگانگی حسب حال همه عاشقان رهائی توده ها، از ستم سرمایه است. در گیر و دار غنی تر کردن دست مایه زندگی مبارزاتی در بهار سال 1354، به دام سلاخان ساواک می افتد. هنگام دستگیری، با رشادتی چشمگیر می گریزد. با شلیک مزدوران از پای می افتد. این بار اتهام بسیار سنگین است و از این رو، روزهای پی در پی زیر سنگین ترین ضرب شلاق های شکنجه گران قرار می گیرد. آنها می کوشند به هر طریق وحشیانه ای که شده، زبانش را باز کنند، اما او با مقاومت قهرمانانه، امیدشان را تباه می کند. و حتی برای این که زمینه کم ترین لغزشی را کور کند، به قصد خودکشی، خودش را از پله های شکنجه گاه به پائین پرت می کند، هرچند گردن و مهره های پشتش آسیب می بیند، اما زنده می ماند. و باز بارها و بارها شکنجه شد و آسیب دید، اما اراده استوار و شکست ناپذیرش بی تزلزل ماند. او را به بیدادگاه کشاندند و به حبس ابد محکوم کردند. این محکومیت تاوانی بود که باید می پرداخت؛ تاوان رازداری انقلابی.

در زندان باز همان روحیه شاداب لبریز از سرخی امید را داشت و همان نفس زدن های آگاهانه اش را. در اوین، در قصر، در سازمان دهی مقاومت در زندان، لحظه ای تن به فراغت نسپرد. برعکس کوشنده جنگید تا روحیه ایستادگی و مقاومت را بالا برد. در همان حال سیر تحولات سیاسی و ایدئولوژیک را مجدانه پی می گرفت. رفیق محمد دماوندی، جزو آن دسته از رفقای زندانی بود که بیگانگی مشی چریکی را با مارکسیسم انقلابی خیلی زود دریافت و همراه یاران هم فکرش، سنگر مبارزه انقلابی پیشرو را تقویت کرد.

در سال 1357 که جنبش توده ای، نظم منحط حاکم را نشانه می گرفت، رفیق محمد از زندان آزاد شد و آن چه را که طی سال ها مبارزه آموخته بود، اینک در عمل واقعی به کار می بست. بعد از پیروزی قیام بهمن، رفیق محمد جزو اولین کسانی بود که در شکل گیری " سازمان کارگران انقلابی " (راه کارگر) پی گیرانه تلاش کرد. و پس از اعلام موجودیت سازمان، در بخش های مختلف آن، شاداب و پر نشاط برای پیش برد اهداف انقلابی، کار و مبارزه کرد. در راستای همین تلاش های شبانه روزی، در مرداد 1360 دستگیر می شود. جلادان رفیق دماوندی را به اوین، به زندانی که در دوره ستم شاهی، بارها در آنجا شکنجه شده بود، بردند. پولاد آب دیده شخصیت

رفیق، باید بار دیگر آزمون پای بندی به شرف و آرمان انقلابی را پس می داد. گزارش هایی که از زندان جمهوری اسلامی رسیده است، بیانگر آنست که رفیق محمد، با شایستگی فراوان، و با مقاومتی سرخ و خونین، لب از کام نگشود. سال ها مبارزه پیگی از رفیق دماوندی، شخصیتی بار آورده بود که جلوه ستایش انگیزی از اراده پرشور و بی باک سلاله قهرمانان انقلابی است. جلادان تقلای بسیار کردند تا قفل دهان رفیق را بکشایند، اما ناکام شدند. آنها حتّا نتوانستند بفهمند، آن که زیر شلاق مداوم آنها لب تر نمی کند، رفیق محمد دماوندی؛ زندانی سرشناس دوره ستم شاهی است. چون که رفیق حتّا هویت خود را فاش نکرده بود. یکی از هم سلولی هایش، آخرین پیغام رفیق را چنین بازگو کرد: « به رفقایم بگو، هویت خودم، و ذره ای از اسرار مبارزاتی ام را فاش نکرده ام. مجازاتم اعدام است و تا آخرین لحظه زندگی ام مقاومت می کنم». و چنین کرد.

ما خبر شهادت رفیق دماوندی را، دو ماه بعد از دستگیری، با نام مستعار در روزنامه های رژیم دیدیم.

رفیق محمد سید محسن دماوندی، عضو شایسته سازمان ما، در آخرین مرحله زندگی کوتاه و پر بارش، با سیمای سرخ یک کمونیست نستوه، مرگ را پذیرا شد تا بامداد پر شوکت رهائی کارگران ایران، هرچه زودتر بدمد!

نام او بر کتیبه خونین رزمندگان کمونیست می درخشد.